



Marriage Management as a Modern Strategy in Preventing Honor Killings Resulting from Forced Marriage

Razieh Saberi¹, Shaghayegh Kiadarbandsari², Ali Saffari³

[Received: 2026/05/10 Accepted: 2026/07/16]

 10.22034/aqcr.2026.2088434.1211

Abstract

Honor killing, as one of the most prominent instances of violence against women, represents a profound challenge to the Iranian criminal policy, often rooted in the context of forced marriages. This study aims to dissect the nexus between these two phenomena, evaluate the cultural and legal facilitators, and propose a modern “Marriage Management” model as a multifaceted preventive strategy. This research is conducted using a descriptive-analytical method, relying on library-based sources. The findings indicate that forced marriage is reinforced by patriarchal cultural norms (such as the false sanctity of “honor and reputation”) as well as structural gaps and deficiencies within the legal system, eventually culminating in homicide. These legal weaknesses are evident in both the Civil Code (which facilitates the imposition of marriage) and the Islamic Penal Code (particularly Articles 301 and 630, which grant relative immunity to the perpetrators). In response, the “Marriage Management” model, as a preventive criminal policy, offers a comprehensive solution based on three pillars: 1) The cultural-educational dimension, aimed at transforming attitudes; 2) The legal-structural dimension, emphasizing the reform of substantive laws and the strengthening of protective mechanisms; and 3) The institutional-interventional dimension, to ensure a rapid and integrated response. In conclusion, transitioning from purely punitive approaches to a preventive model is essential for the effective reduction of these crimes.

Keyword: Honor Killing, Forced Marriage, Marriage Management, Preventive Criminal Policy, Violence Against Women.

Citation: Saberi, R. , Kiadarbandsari, S. H. & Saffari, A. (2026). Marriage Management as a Modern Strategy in Preventing Honor Killings Resulting from Forced Marriage. *Applied criminology research*, 4(12), 1-30.

https://www.qacr.ir/article_738747.html?lang=en

1. Assistant Professor of Criminal Law and Criminology, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: r.saberi@iau.ac.ir

2. Criminal Law and Criminology, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: 0023480300@iau.ir

3. Associate Professor Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: alisaffary2020@gmail.com



مدیریت ازدواج به‌مثابه راهبردی نوین در پیشگیری از قتل‌های ناموسی ناشی از ازدواج اجباری

راضیه صابری^۱، شقایق کیادر بندسری^۲، علی صفاری^۳✉

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۵]

doi 10.22034/qacr.2026.2088434.1211

چکیده

قتل‌های ناموسی به‌عنوان یکی از مصادیق بارز خشونت علیه زنان، چالشی عمیق در برابر سیاست جنایی ایران محسوب می‌شود که اغلب ریشه در بستری از ازدواج‌های اجباری دارد. این پژوهش با هدف کالبدشکافی پیوند میان این دو پدیده و ارزیابی بسترهای فرهنگی و قانونی تسهیل‌گر آن، به ارائه الگوی نوین مدیریت ازدواج به‌مثابه یک راهبرد پیشگیرانه و چندوجهی می‌پردازد. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ازدواج اجباری از طریق هنجارهای فرهنگی مردسالار (مانند تقدس کاذب «ناموس و آبرو») و همچنین خلأها و ضعف‌های ساختاری در نظام حقوقی، تقویت‌شده و به قتل ختم می‌شود. این ضعف‌ها هم در قانون مدنی (زمینه‌سازی تحمیل در ازدواج) و هم در قانون مجازات اسلامی (به‌ویژه مواد ۳۰۱ و ۶۳۰ که مصونیت نسبی برای مرتکب ایجاد می‌کنند) مشهود است. در مقابل، الگوی مدیریت ازدواج به‌عنوان یک سیاست جنایی پیشگیرانه، راهکاری جامع ارائه می‌دهد که بر سه بعد استوار است: (۱) بعد فرهنگی-آموزشی با هدف تغییر نگرش‌ها، (۲) بعد حقوقی-ساختاری با تأکید بر اصلاح قوانین ماهوی و تقویت سازوکارهای حمایتی، و (۳) بعد نهادی-مداخله‌ای برای تضمین واکنش سریع و یکپارچه. نتیجه آن‌که گذار از رویکردهای صرفاً کیفری به یک مدل پیشگیرانه، برای کاهش مؤثر این جرایم ضروری است. **کلیدواژه‌ها:** قتل ناموسی، ازدواج اجباری، مدیریت ازدواج، سیاست جنایی پیشگیرانه، خشونت علیه زنان.

استناددهی: صابری، راضیه، کیادر بندسری، شقایق، و صفاری، علی. (۱۴۰۵). مدیریت ازدواج به‌مثابه راهبردی نوین در پیشگیری از قتل‌های ناموسی ناشی از ازدواج اجباری. پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۴(۱۲)، ۱-۳۰.

https://www.qacr.ir/article_738747.html

۱. استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: r.saberi@iau.ac.ir

۲. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: 0023480300@iau.ir

۳. دانشیار حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

رایانامه: alisaffary2020@gmail.com

مقدمه

قتل‌های ناموسی، به‌عنوان یکی از شدیدترین اشکال خشونت مبتنی بر جنسیت، از چالش‌های مهم عدالت کیفری و امنیت اجتماعی به‌شمار می‌آیند. این جنایات که غالباً علیه زنان و به‌دست نزدیکان آنان با توجیه حفظ «ناموس» رخ می‌دهند، صرفاً رفتارهایی فردی نیستند، بلکه برآیند پیوند هنجارهای فرهنگی زن‌ستیز، تعصبات ریشه‌دار و کاستی‌های قانونی و حمایتی‌اند. از این‌رو، تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه نمی‌توانند تبیین جامعی از این پدیده و راهکار مؤثری برای پیشگیری از آن ارائه دهند.

بررسی ریشه‌های این خشونت‌ها نشان می‌دهد که در بسیاری موارد، قتل ناموسی نقطه اوج فرایندی است که با ازدواج اجباری آغاز می‌شود. ازدواج اجباری، افزون بر آن‌که نقض حقوق و کرامت انسانی است، نخستین حلقه زنجیره‌ای از خشونت است که می‌تواند به فرار از خانه و در نهایت قتل توسط محارم بینجامد. بنابراین، تمرکز صرف بر فعل قتل، بدون توجه به ریشه‌های آن، به‌ویژه ازدواج اجباری، رویکردی ناکافی و کم‌اثر در پیشگیری محسوب می‌شود. ادبیات پژوهشی موجود، هرچند به ابعاد مختلف این مسئله پرداخته، اما غالباً با رویکردی پراکنده و غیرهم‌پیوند بوده است. برخی مطالعات، قتل‌های ناموسی را از منظر جرم‌شناختی بررسی کرده‌اند، بی‌آنکه نقش کلیدی ازدواج اجباری را برجسته سازند (برای نمونه: کبیری، ۱۴۰۳). برخی دیگر، از منظر حقوق خصوصی، بطلان نکاح مبتنی بر اکراه را تحلیل کرده‌اند، اما به پیامدهای کیفری آن نپرداخته‌اند (مانند شریعت‌نیا و اسدی، ۱۴۰۱). دسته‌ای دیگر نیز با تمرکز بر سیاست جنایی، به نقد موادی مانند ۳۰۱ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی پرداخته و راهکارها را به اصلاحات کیفری محدود کرده‌اند (نظیر حجتی، ۱۳۸۱؛ قورچی‌بیگی و همکاران، ۱۴۰۲؛ جزایری و خوش‌صورت، ۱۴۰۲؛ وجدانی‌فخر و الهی‌منش، ۱۴۰۱). در نتیجه، خلأ اصلی، فقدان الگویی یکپارچه است که پیوند میان حقوق مدنی و حقوق کیفری را در قالب راهبردی پیشگیرانه برقرار سازد.

این مقاله درصدد پر کردن این خلأ از طریق تبیین الگوی «مدیریت ازدواج» به‌مثابه سیاستی جنایی و پیشگیرانه است. نوآوری پژوهش در گذار از رویکرد واکنشی و کیفرمحور به رویکردی چندبعدی است که هم‌زمان ابعاد فرهنگی، حقوقی و نهادی را در بر می‌گیرد. در این چارچوب، تمرکز از مجازات پسینی قاتل به مدیریت پیشینی فرایند ازدواج منتقل می‌شود تا از شکل‌گیری بسترهای خشونت‌زا جلوگیری شود. مقصود از «مدیریت ازدواج» در این پژوهش، مداخله در انتخاب همسر یا تحدید حریم خصوصی اشخاص نیست، بلکه مدیریت بسترها و مخاطراتی است که اراده آزاد در نکاح را مخدوش می‌کنند، از جمله فشار خانوادگی، اجبار عرفی، تهدید، اکراه، کودک‌همسری و ناآگاهی حقوقی. بنابراین، این الگو نه، جایگزین اراده





طرفین، بلکه تضمین‌کننده رضایت آزاد و آگاهانه آنان است و مداخله نهادی را فقط در صورت وجود قرائن جدی بر اجبار، تهدید، خشونت یا فقدان رضایت واقعی مجاز می‌داند. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به دو پرسش اصلی است: نخست، بسترهای فرهنگی و خلأهای قانونی چگونه به تداوم چرخه ازدواج اجباری و قتل ناموسی در ایران یاری می‌رسانند؟ دوم، الگوی «مدیریت ازدواج» به عنوان راهبردی پیشگیرانه، چه ابعادی دارد و چگونه می‌تواند به صورت یکپارچه با این پدیده مقابله کند؟ برای پاسخ، ابتدا ابعاد فرهنگی قتل‌های ناموسی و نسبت آن با ازدواج اجباری بررسی می‌شود؛ سپس بسترهای قانونی تسهیل‌کننده این چرخه در حقوق مدنی و کیفری نقد می‌گردد؛ در ادامه، ابعاد سه‌گانه الگوی مدیریت ازدواج، شامل ساحت فرهنگی-آموزشی، ساختاری-حقوقی و حمایتی-نهادی، تبیین می‌شود و در پایان، نتیجه‌گیری و پیشنهادهای سیاستی ارائه خواهد شد.

۱. کالبدشکافی چندبعدی قتل ناموسی: تحلیل بسترهای روان‌شناختی، فرهنگی و ایدئولوژیک قتل ناموسی، نه رویدادی منفرد، بلکه برآیند فرایندی پیچیده و چندلایه است. پیشگیری مؤثر از آن، مستلزم توجه به ریشه‌های مولد و مشروعیت‌بخش خشونت است. از این رو، این بخش سه لایه اصلی این پدیده را بررسی می‌کند: لایه روان‌شناختی با تمرکز بر ازدواج اجباری، لایه فرهنگی-اجتماعی و هنجارهای پشتیبان ناموس، و لایه ایدئولوژیک که برخی قرائت‌ها از طریق آن به این ساختارها مشروعیت می‌بخشند. این تحلیل، مبنای تدوین الگوی «مدیریت ازدواج» است.

۱-۱. آسیب‌شناسی رابطه: ازدواج اجباری به مثابه نقطه آغازین خشونت

ریشه‌یابی قتل ناموسی مستلزم فراتر رفتن از خود جنایت و بررسی فرایندی است که به آن منتهی می‌شود. این فرایند غالباً با ازدواج اجباری آغاز می‌گردد. چنین ازدواجی، به مثابه پیوندی فاقد رضایت آگاهانه، صرفاً نقض یک حق مدنی نیست، بلکه خود شکلی از خشونت اولیه است که بستر بروز خشونت‌های بعدی، از جمله خشونت خانگی و قتل ناموسی، را فراهم می‌کند. از این منظر، ازدواج تحمیلی می‌تواند به عاملی مولد خشونت و فروپاشی روانی بدل شود.

الف) ازدواج اجباری به مثابه عامل مولد خشونت
ازدواج اجباری صرفاً یک قرارداد اجتماعی نامطلوب نیست، بلکه سازوکاری خشونت‌زا است که در آن حق انتخاب فرد، غالباً زن، سلب و او در خدمت اهداف اقتصادی یا حیثیتی خانواده به ابژه تقلیل می‌یابد (اجتنابی، ۱۳۹۸، ص ۸۲). این تحمیل که معمولاً با تهدید مستقیم یا

فشارهای روانی و اجتماعی غیرمستقیم همراه است (Jeffreys, 2009, P. 39)، از ابتدا رابطه‌ای نامتوازن از قدرت ایجاد می‌کند. در چنین ساختاری، مقاومت یا ابراز استقلال قربانی نه حق فردی، بلکه تهدیدی علیه ناموس و اقتدار خانواده تلقی می‌شود.

از همین جا پیوند ازدواج اجباری با خشونت ناموسی آشکار می‌شود. امتناع از پذیرش ازدواج تحمیلی، درخواست طلاق، یا هر رفتاری خارج از هنجارهای پدرسالارانه، به منزله خدشه به آبروی جمعی تفسیر می‌شود و خشونت به ابزار اعاده شرف بدل می‌گردد. در این پارادایم، قتل ناموسی واکنشی افراطی برای زدودن ننگ و بازگرداندن کنترل بر بدن و اراده زن است (Kulczycki & Windle, 2011, pp. 1442-1444). این خشونت‌ها با توجهات فرهنگی یا مذهبی و گاه با سکوت یا حمایت جامعه محلی تقویت می‌شوند (Gill, 2006, P. 4) و بدین ترتیب چرخه خشونت استمرار می‌یابد. بنابراین، ازدواج اجباری با نهادهای کنترل بر زن و تعریف هویت او در نسبت با آبروی خانواده، مستقیماً بستر خشونت‌های ناموسی را فراهم می‌کند.

ب) پیامدهای روان‌شناختی تحمیل و تأثیر آن بر روابط خانوادگی
فراتر از خشونت فیزیکی که در قتل ناموسی به اوج می‌رسد، ازدواج اجباری زیست‌بومی روانی ویرانگر پدید می‌آورد که به تدریج سلامت فرد و خانواده را فرسوده می‌سازد. تحمیل رابطه‌ای فاقد رضایت، قربانی را در معرض آسیب‌هایی چون افسردگی، اضطراب مزمن، احساس گناه، افت شدید اعتماد به نفس و حتی گرایش به خودکشی قرار می‌دهد (Albrecht, 2010, P. 89). این فروپاشی روانی، قربانی را در وضعیت انفعال و آسیب‌پذیری مضاعف قرار داده و توان او را برای مقاومت یا خروج از چرخه خشونت کاهش می‌دهد.

این آسیب‌ها به سطح فردی محدود نمی‌مانند، بلکه به سرعت به کل ساختار خانواده سرایت می‌کنند. رابطه‌ای که بر اجبار و نه عاطفه استوار است، معمولاً از صمیمیت، همکاری و سازگاری تهی است و در نتیجه، محیطی پرتنش و مستعد تعارض و خشونت خانگی ایجاد می‌کند. در چنین فضایی، زن نه به مثابه شریک زندگی، بلکه به عنوان موضوع کنترل دیده می‌شود و هرگونه ابراز وجود او با خشونت پاسخ می‌گیرد. پیامدهای این وضعیت به فرزندان نیز منتقل می‌شود؛ کودکانی که در چنین محیطی رشد می‌کنند، الگوهای ناسالم و خشونت‌آمیز رابطه را درونی می‌سازند و این امر به تضعیف بنیان خانواده و بازتولید چرخه خشونت در نسل بعد می‌انجامد (Alanen, 2012, P. 11). افزون بر این، این فرایند فرسایشی با محروم‌سازی قربانی از فرصت‌های تحصیلی و اجتماعی، موقعیت او را در جامعه تضعیف و انزوایش را تشدید می‌کند (Chantler, Gangoli, & Hester, 2009, p. 607).





بنابراین، ازدواج اجباری با ایجاد آسیب‌های عمیق روانی در فرد و تنش‌های ساختاری در خانواده، نه تنها ناقض کرامت انسانی است، بلکه مستقیماً زمینه‌ای فراهم می‌کند که در آن خشونت فیزیکی و در نهایت قتل ناموسی، از سوی مرتکبان به مثابه راهکاری دفاعی و موجه پنداشته شود.

۱-۲. زمینه‌های فرهنگی: نقش ارزش‌های سنتی در توجیه و تقویت خشونت

خشونت‌های ناشی از ازدواج اجباری را نمی‌توان جدا از زمینه اجتماعی و فرهنگی آن‌ها تحلیل کرد. این خشونت‌ها در چارچوب ارزش‌ها و هنجارهای سنتی شکل می‌گیرند؛ جایی که هویت و کرامت فرد در نسبت با خانواده و قبیله تعریف می‌شود. در این بستر، مفاهیمی چون ناموس، شرف و آبرو به سرمایه‌هایی جمعی بدل می‌شوند که پاسداری از آن‌ها بر عهده مردان خانواده گذاشته می‌شود و این امر از طریق کنترل رفتار و بدن زنان اعمال می‌گردد. همچنین، چنان‌که نظریه‌های جرم‌شناسی انتقادی، به‌ویژه نظریه برچسب‌زنی، نشان می‌دهند، ساختارهای پدرسالار با برچسب‌زدن برخی رفتارهای زنان به عنوان انحراف و بی‌آبرویی، زمینه واکنش‌های خشن، از جمله قتل ناموسی را فراهم می‌کنند. بدین ترتیب، خشونت در این نظام ارزشی به ابزاری برای حفظ نظم سنتی و اعاده آبروی ازدست‌رفته تبدیل می‌شود.

الف) تحلیل مفاهیم فرهنگی: کالبدشکافی نقش ناموس، شرف و آبرو درک ریشه‌های فرهنگی قتل‌های ناموسی مستلزم تحلیل مفاهیم ناموس، شرف و آبرو در جوامع سنتی است. این مفاهیم صرفاً فضایل شخصی نیستند، بلکه سرمایه‌ای اجتماعی و جمعی‌اند که مالکیت آن به خانواده و حراست از آن به مردان نسبت داده می‌شود (احمدی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۲). در این چارچوب، بدن، رفتار و به‌ویژه وفاداری زن نماد اصلی این سرمایه تلقی می‌شود و هر رفتار مغایر هنجارها، حتی در حد شایعه، می‌تواند تهدیدی علیه اعتبار خانواده و موجب واکنش خشونت‌آمیز شود (صابری و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۹۶).

در این بستر، دو سازوکار برای کنترل و بازسازی این سرمایه عمل می‌کند: ازدواج اجباری به عنوان ابزار پیشگیرانه و قتل ناموسی به مثابه راهکار ترمیمی. ازدواج اجباری، یعنی واداشتن فرد به نکاح بدون رضایت واقعی (گرگین، ۱۴۰۰، ص ۵۴)، برای مهار رفتار زن و حفظ آبرو به کار می‌رود. اگر این آبرو مخدوش تلقی شود، به‌ویژه در فرض نقض وفاداری، قتل ناموسی به عنوان راهی افراطی برای زدودن ننگ و احیای اعتبار خانواده توجیه می‌شود (دلاور علی و کوهزادیان، ۱۳۹۸، ص ۸۰-۸۵). در نتیجه، مرتکب ممکن است عمل خود را نه جرم، بلکه دفاعی ضروری از ارزش‌های مقدس بداند؛ ارزشی که با انتقال میان نسل‌ها، به تداوم چرخه خشونت می‌انجامد (Haile, 2007, p. 19).

بنابراین، ناموس در این زمینه فرهنگی به ابزاری برای سرکوب استقلال فردی، به ویژه زنان، و مشروعیت بخشی به خشونت به عنوان واکنشی دفاعی و ترمیمی بدل می شود.

ب) ساختار مردسالارانه به مثابه بستر نهادینه سازی خشونت
ساختار مردسالارانه صرفاً به معنای توزیع نابرابر قدرت نیست، بلکه چارچوبی فرهنگی - اجتماعی است که خشونت را برای حفظ نظم موجود مشروع و بازتولید می کند. در این نظام، خانواده کانون اقتدار مردانه است؛ مردان در جایگاه سرپرست و تصمیم گیرنده قرار می گیرند و زنان به موقعیت های فرودست و مراقبتی تنزل می یابند (یکه کار و حسینی، ۱۳۹۷، ص ۶۴). در چنین بستری، کنترل بدن، اراده و انتخاب زنان، بخشی از حفظ شرف خانوادگی تلقی می شود و ازدواج اجباری، با سلب حق انتخاب همسر، زنان را به ابزاری برای تحکیم منافع خانوادگی یا اقتصادی و تداوم نابرابری بدل می کند (عواد کاظم العیسوی، ۱۴۰۲، ص ۷۶).

این نظام از دو طریق مشروعیت می یابد: نرمال سازی خشونت و فقدان حمایت اجتماعی. از یک سو، خشونت برای اعمال کنترل، رفتاری طبیعی و ضروری پنداشته می شود و از خلال اجتماعی شدن و مشاهده الگوهای والدینی به نسل بعد انتقال می یابد؛ از این رو مرتکبان غالباً احساس گناه نمی کنند (دلاور علی و کوهزادیان، ۱۳۹۸، ص ۸۹؛ یکه کار و حسینی، ۱۳۹۷، ص ۶۹). بدین ترتیب، خشونت از کنشی فردی به واکنشی اجتماعی و مورد انتظار برای حفظ اقتدار تبدیل می شود (مک گوایر، ۱۳۹۰، ص ۸۷). از سوی دیگر، فقدان شبکه های حمایتی، زنان را در برابر خشونت بی دفاع می گذارد و همزمان مردان را تحت فشار حفظ ناموس، به سوی خشونت به عنوان تنها راه اعاده شرافت سوق می دهد (مک گوایر، ۱۳۹۰، ص ۸۷).
در نتیجه، این ساختار چرخه ای خود تقویت گر پدید می آورد که در آن نابرابری جنسیتی، فشار اجتماعی، توجیه فرهنگی خشونت و انزوای قربانیان، خشونت ناموسی را نه یک جنایت، بلکه ضرورتی برای حفظ نظم مردسالارانه بازتولید می کند.

۳-۱. واکاوی بسترهای ایدئولوژیک: نقش خوانش های خاص مذهبی و تداخل آن با فرهنگ

تحلیل قتل های ناموسی بدون توجه به بسترهای ایدئولوژیکی که این خشونت را توجیه، تقدیس یا دست کم قابل فهم می سازند، ناقص است. این بسترها مجموعه ای از باورها و تفسیرهایی را دربر می گیرند که برای کنشگران، به ویژه مرتکبان، نوعی منطق و مشروعیت درونی فراهم می کنند. در این بخش، دو مؤلفه اصلی این ساختار بررسی می شود: نخست، خوانش های خاصی از متون و مفاهیم دینی که کنترل بر زن را تجویز می کنند؛ و دوم، تداخل این خوانش ها با فرهنگ مردسالار که بستر پذیرش و اعمال خشونت را فراهم می آورد.





الف) نقش خوانش‌های خاص دینی در توجیه خشونت

در منظومه فکری اسلام، فلسفه بنیادین ازدواج بر سکونت، مودت و رحمت استوار است (روم، ۲۱). غریزه جنسی نیز نه امری مذموم، بلکه عطیه‌ای الهی (بهشتی، ۱۴۰۰، ص ۱۸۴) و بخشی از سیره معنوی انبیا دانسته می‌شود (مطهری، ۱۴۰۱، ص ۶۲۷) که ارضای آن در چارچوب خانواده، زمینه‌ساز لذت مشروع، تعادل روانی و حتی ثواب اخروی است (حر عاملی، ۱۴۲۰، ص ۱۰۹). با این حال، بستر ایدئولوژیک خشونت ناموسی از جایی شکل می‌گیرد که این الگوی آرامش‌محور، جای خود را به خوانشی کنترل‌محور می‌دهد؛ خوانشی که با برجسته‌سازی گزینشی برخی مفاهیم و تهی‌سازی مفاهیم اصلی از معنای رحمانی‌شان، به خشونت مشروعیت می‌بخشد.

این توجیه ایدئولوژیک بر سه خوانش به هم پیوسته استوار است. نخست، تبدیل قوامیت به مالکیت است. در حالی که قوامیت (سوره نساء، آیه ۳۴) در بسیاری از تفاسیر به معنای سرپرستی مسئولانه، تأمین معاش و مدیریت خانواده فهم می‌شود، در خوانش افراطی به حق حاکمیت مطلق مرد بر زن فروکاسته می‌شود. در نتیجه، زن از شریکی برای تحقق آرامش متقابل (سوره بقره، آیه ۱۸۷) به متعلقی تحت نظارت و کنترل دائم تنزل می‌یابد و زمینه شرعی لازم برای سلطه فراهم می‌شود.

دوم، تحریف مفهوم غیرت است. غیرت که در معنای اصیل خود ناظر بر پاسداری اخلاقی از حریم خانواده است، در این خوانش به حساسیتی افراطی نسبت به رفتار و بدن زن تبدیل می‌شود. در این وضعیت، بدن و کنش زن حامل آبروی مرد و خانواده تلقی می‌شود و هرگونه استقلال رفتاری او تعرض به شرف خانوادگی و جریحه‌دار شدن غیرت مردانه قلمداد می‌گردد. بدین ترتیب، غیرت به محرک روانی و عاطفی خشونت بدل می‌شود.

سوم، توسعه مفهوم تأدیب به مثابه مجوز اقدام است. در این خوانش، تأدیب در برابر نشوز، جدا از بافت محدودکننده آن و با نادیده گرفتن مراحل چون موعظه و هجران، به مجوزی برای تنبیه بدنی و بازگرداندن زن به جایگاه مطلوب مردانه تبدیل می‌شود. در افراطی‌ترین صورت، قتل ناموسی به عنوان آخرین و قطعی‌ترین شکل تأدیب برای زدودن ننگ و بازسازی غیرت خدشه‌دار شده بازنمایی می‌شود.

برآیند این سه خوانش، منطقی ویرانگر پدید می‌آورد: قوامیت، حق سلطه می‌آفریند؛ غیرت، انگیزه پاسداری از این سلطه را فراهم می‌کند؛ و تأدیب، مجوز اعمال خشونت را صادر می‌سازد. در چنین چارچوبی، تعبیر قرآنی زوجین به مثابه لباس یکدیگر (سوره بقره، آیه ۱۸۷) که دلالت بر پوشاندگی و حمایت متقابل دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۴۶۰-۴۶۱)، جای

خود را به رابطه‌ای یک‌سویه می‌دهد که در آن مرد در مقام کنترل‌گر و زن در جایگاه موضوع کنترل قرار می‌گیرد.

ب) تداخل سنت و مذهب: تحلیل هم‌افزایی فرهنگ و ایدئولوژی خوانش‌های خاص دینی، از جمله تبدیل قوامیت به مالکیت، تقدیس غیرت و توسعه تأدیب، در خلأ عمل نمی‌کنند؛ بلکه برای تبدیل شدن به ایدئولوژی کارآمد خشونت، به بستری فرهنگی برای درونی‌سازی و هنجارسازی نیاز دارند. از این منظر، قتل ناموسی حاصل تلاقی سنت مردسالار و تفسیر رادیکال مذهبی است: سنت، زمینه اجتماعی خشونت را فراهم می‌کند و مذهب، مشروعیت استعلایی به آن می‌بخشد. این هم‌افزایی از دو مسیر اصلی عمل می‌کند.

نخست، تقدیس سنت است. در این فرآیند، هنجارهای پدرسالارانه با مفاهیم دینی درهم می‌آمیزند و از رسم عرفی به تکلیف مقدس ارتقا می‌یابند. بدین ترتیب، مفهوم فرهنگی «ناموس» که آبروی مرد را به کنترل زن گره می‌زند، با خوانش افراطی از غیرت دینی آمیخته و دفاع از آن هم‌سنگ دفاع از حریم دین تلقی می‌شود. همچنین، سنت کنترل پدر یا برادر بر ازدواج دختر (رحیمی قره میرشاملو، ۱۴۰۰، ص ۹۹)، در پیوند با تفسیر مالکانه از قوامیت، از یک عادت فرهنگی به حقی شرعی تبدیل می‌شود. نتیجه آن است که سنت، قداست می‌یابد و نقد آن به منزله تعرض به دین فهم می‌شود.

دوم، اجتماعی‌سازی دگم است. در این روند، تفاسیر انتزاعی مذهبی برای اجرا و تثبیت، به نهادها و سازوکارهای سستی متکی می‌شوند. خوانش مالکانه از قوامیت از طریق ساختار سلسله‌مراتبی خانواده و اقتدار ریش‌سفیدان اعمال می‌شود و مفاهیمی چون نشوز و تأدیب نیز در فرهنگی که زن را دارایی خانواده می‌پندارد (عواد کاظم العیسوی، ۱۴۰۲، ص ۹۲)، به سرعت به مجوزی برای خشونت فیزیکی و حتی قتل تبدیل می‌شوند. در این معنا، سنت همان کاتالیزوری است که ظرفیت خشونت‌زای نهفته در خوانش دینی را بالفعل می‌سازد؛ از این‌رو، مرتکب خود را نه مجرم، بلکه مجری نظم اجتماعی می‌بیند که با باوری دینی تأیید شده است.

برآیند این فرآیند، شکل‌گیری برساختی اجتماعی-دینی است که مرز میان سنت و مذهب را محو می‌کند. در چنین وضعی، خشونت هم‌زمان ریشه در فرهنگ دارد و از رهگذر توجیه دینی، موجه جلوه می‌کند. به همین دلیل، اصلاحات دینی یا قانونی با مقاومت شدید مواجه می‌شوند، زیرا هر مداخله اصلاحی، حمله‌ای توأمان به سنت اجدادی و امر مقدس تلقی می‌شود.





۲. واکاوی بسترهای قانونی تسهیل‌گر خشونت: از تحمیل در قانون مدنی تا تسامح در قانون مجازات

قانون مدنی به عنوان معمار روابط خصوصی و ساختار خانواده، در مواردی به جای حفاظت از حقوق کنشگران، از طریق مقررات خود زمینه ساز تحمیل اراده و بازتولید نابرابری می‌شود. این نقش‌آفرینی منفی در دو ساحت کلیدی قابل ردیابی است: نخست در «مرحله انعقاد نکاح» که با عادی سازی ازدواج‌های زودهنگام و اجباری، استقلال اراده قربانی را سلب می‌کند، و دوم در «مرحله تداوم زندگی مشترک» که با نهادینه سازی ساختار قدرت نامتقارن، ابزارهای سلطه را در اختیار مرد قرار داده و بدین ترتیب، بستری حقوقی برای وقوع و توجیه خشونت‌های خانوادگی و ناموسی فراهم می‌آورد.

۲-۱. تحلیل انتقادی قانون مدنی: از زمینه سازی ازدواج اجباری تا تشدید نابرابری

قانون مدنی، به عنوان چارچوب اصلی تنظیم‌کننده روابط خصوصی، نقشی بنیادین در صورت بندی ساختار خانواده و تعیین حقوق و تکالیف افراد ایفا می‌کند. با این حال، تحلیل انتقادی برخی از مواد این قانون نشان می‌دهد که چگونه مقررات آن، به جای حفاظت از کنشگران برابر، می‌تواند به طور ناخواسته زمینه را برای تحمیل، نابرابری و در نهایت خشونت فراهم آورد. این تأثیرگذاری در دو مرحله کلیدی قابل ردیابی است: نخست، در مرحله انعقاد نکاح از طریق عادی سازی ازدواج‌های اجباری و زودهنگام، و دوم، در مرحله تداوم زندگی مشترک از طریق نهادینه سازی یک ساختار قدرت نامتقارن.

الف) مقررات نکاح به مثابه بستر تحمیل: سن ازدواج و اذن ولی

مقررات مربوط به ورود به پیمان زناشویی، نخستین و مهم‌ترین بستر قانونی برای محدود کردن استقلال و اراده فردی، به ویژه در مورد زنان، و فراهم سازی زمینه خشونت‌های آتی است. در این میان، ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی با تعیین حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال، و مهم‌تر از آن با تجویز ازدواج زیر این سن به اذن ولی و حکم دادگاه، عملاً به مجوزی برای کودک‌همسری تبدیل شده است؛ پدیده‌ای که به ویژه در مناطق محروم و به عنوان راهکاری برای مواجهه با فقر خانوادگی رواج دارد (آقای، ۱۴۰۱، ص ۷۶). در چنین وضعی، رضایت واقعی کودک یا نوجوان محلی از اعراب ندارد و ازدواج بر پایه اجبار و تحمیل شکل می‌گیرد؛ امری که فرد را در موقعیتی آسیب‌پذیر و فاقد قدرت قرار می‌دهد و هرگونه مقاومت بعدی او در برابر شرایط ناخواسته را می‌تواند به عنوان تهدیدی علیه آبروی خانواده مطرح کرده و به خشونت‌های شدید، از جمله قتل ناموسی، منجر سازد. در ادامه، ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی نیز با الزام دختر باکره، حتی پس از رسیدن به سن بلوغ، به اخذ اجازه ولی



برای ازدواج، لایه دیگری از کنترل را بر اراده او تحمیل می‌کند. این ماده با منوط کردن اختیار فرد بالغ به تصمیم ولی، حق انتخاب آزادانه همسر را محدود می‌سازد و در بافت فرهنگی‌ای که مخالفت دختر با تصمیم پدر را بی‌احترامی به اقتدار خانواده تلقی می‌کند، به ابزاری برای تحمیل ازدواج‌های ناخواسته بدل می‌شود؛ به گونه‌ای که ایستادگی دختر در برابر این اجبار ممکن است لکه‌ای بر ناموس خانواده تلقی شده و زمینه خشونت به بهانه حفظ شرف خانوادگی را فراهم آورد.

ب) حقوق و تکالیف زوجین به مثابه ابزار سلطه: ریاست، اشتغال و طلاق نابرابری آغاز شده در مرحله عقد، در مقررات مربوط به حقوق و تکالیف زوجین تشدید می‌شود؛ زیرا این مقررات با اعطای اختیارات ویژه به مرد، ساختار قدرتی سلسله‌مراتبی را نهاده می‌کنند که به ابزاری برای کنترل و سلطه بدل می‌شود. ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی با واگذاری ریاست خانواده به شوهر، این رابطه نابرابر را بنیان می‌گذارد و مقاومت زن در برابر آن می‌تواند تهدیدی علیه اقتدار مردانه و آبروی خانواده تلقی شود؛ از این رو، مفهوم ریاست در عمل ممکن است به دستاویزی برای توجیه خشونت تأدیبی و واداشتن زن به اطاعت تبدیل گردد. این ساختار در ماده ۱۱۱۷ بعد اقتصادی نیز می‌یابد؛ جایی که شوهر می‌تواند همسر را از اشتغالی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت بداند منع کند. کلی بودن و قابلیت تفسیر سلیقه‌ای این مفاهیم، آن را به ابزاری برای محدود کردن استقلال مالی و اجتماعی زن تبدیل می‌کند و با تشدید وابستگی اقتصادی، توان او را برای خروج از رابطه خشونت‌آمیز کاهش می‌دهد. سرانجام، ماده ۱۱۳۳ با سپردن اصل حق طلاق به مرد، این چرخه نابرابری را تکمیل می‌کند؛ بدین معنا که مرد بدون نیاز به ارائه دلیل می‌تواند همسرش را طلاق دهد، حال آنکه زن تنها در موارد محدود و پس از اثبات عسر و حرج از چنین امکانی برخوردار است. این عدم توازن، زن را در رابطه خشونت‌بار محبوس می‌کند و هر تلاش او برای پایان دادن به آن را ممکن است به عنوان چالشی علیه آبرو و مالکیت مردانه تلقی کرده و به تشدید خشونت بینجامد.

۲-۲. مصونیت در قانون مجازات: سپرهای قانونی و موانع ساختاری

در حالی که قانون مدنی بستر سلطه را از طریق ساختارهای نابرابر قدرت فراهم می‌سازد، قانون مجازات اسلامی با ایجاد یک منطقه خاکستری کیفری، این چرخه را تکمیل می‌کند. در این فضا، خشونت‌های ناموسی از دو مسیر مورد تسامح قرار می‌گیرند: نخست، از طریق سپرهای دفاعی و مصونیت‌هایی که به حذف یا تقلیل شدید مجازات می‌انجامد؛ و دوم، به واسطه موانع ساختاری-اقتصادی که مسیر دادخواهی و اجرای عدالت را مسدود می‌کنند. این



تسامح تقنینی که در تعارض با رویکرد سخت‌گیرانه قانون‌گذار در سایر حوزه‌هاست، پیامی مبنی بر اغماض‌پذیری خشونت برای حراست از ناموس به جامعه مخابره می‌کند. در ادامه، ابعاد این رویکرد دوگانه از طریق تحلیل مواد قانونی و موانع ساختاری واکاوی می‌شود.

الف) سپرهای دفاعی قاتل: تحلیل جرم‌شناختی مصونیت‌های قانونی

نظام قصاص، علی‌رغم فلسفه بازدارندگی عام خود، در قتل‌های درون‌خانواده—به‌ویژه قتل فرزند توسط پدر—با استثنایی ساختاری مواجه است که به قدرتمندترین سپر دفاعی برای مرتکبان خشونت‌های ناموسی بدل شده است. ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی، با معاف‌کردن پدر و جد پدری از قصاص در صورت قتل فرزند، بستری قانونی برای تسهیل این جنایات فراهم می‌کند؛ زیرا در بافت فرهنگی مبتنی بر مالکیت پدری، این گزاره را تقویت می‌کند که سلب حیات فرزند با واکنش سلب‌کننده حیات مواجه نخواهد شد. هرچند با انتفای قصاص، پرونده به قلمرو دیه و مجازات تعزیری ماده ۶۱۲ کتاب تعزیرات منتقل می‌شود، اما تقلیل واکنش نظام عدالت کیفری به حبس تعزیری، فاقد اثر بازدارنده کافی است. این چالش با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹ عمق بیشتری یافته است؛ چراکه تعزیری شدن مجازات، راه را برای اعمال نهادهای ارفاقی نظیر تخفیف، تعلیق مجازات و آزادی مشروط بازتر کرده و در نتیجه، پیام بازدارنده قانون را در پرونده‌های قتل خانوادگی تضعیف می‌کند.

این حاشیه امن با منطق مندرج در ماده ۳۰۲ (بند الف) و ماده ۳۰۳ قانون مجازات اسلامی ابعاد پیچیده‌تری می‌یابد. بند الف ماده ۳۰۲، قاتل فرد مهدورالدم را از قصاص معاف می‌کند و ماده ۳۰۳ این معافیت را به فرضی تسری می‌دهد که مرتکب با اعتقاد اشتباه به مهدورالدم بودن مقتول، دست به جنایت زده باشد. این دو مقرر به مرتکب قتل ناموسی امکان می‌دهند تا با ادعای خیانت یا انحراف اخلاقی قربانی، عمل خود را نه یک جنایت مستوجب قصاص، بلکه اجرای تکلیفی شرعی جلوه دهد. حتی در صورت ناتوانی از اثبات جرم حدی در دادگاه، استناد به اعتقاد اشتباه به مهدورالدم بودن، به‌عنوان سپری دفاعی عمل می‌کند که مرتکب را از مجازات اصلی می‌رهاند و بار اثبات را بر دوش اولیای دم یا دادگاه می‌گذارد.

علاوه بر این، ماده ۶۳۰ کتاب تعزیرات با اعطای مجوز قتل یا جرح همسر و مرد اجنبی در حال زنا به شوهر، نماد دیگری از تسامح کیفری را به نمایش می‌گذارد. هر چند قلمرو فنی این ماده مضیق و مشروط به شرایط سخت‌گیرانه‌ای چون مشاهده مستقیم و علم به تمکین زن است، اما کارکرد جرم‌شناختی و نمادین آن در سطح جامعه، مرز میان دفاع قانونی و انتقام‌جویی شخصی را مخدوش می‌کند. این حکم قانونی عملاً این تصور را در برداشت



عمومی تقویت می‌کند که مرد حق کنترل مطلق و اعمال خشونت مستقیم بر بدن و حیات زن را دارد؛ نگرشی که در بستر تعصبات ناموسی، به توجیه قتل‌های مبتنی بر سوءظن، روابط عاطفی پیش از ازدواج، یا حتی مقاومت زن در برابر خواسته‌های خانوادگی یاری می‌رساند. نمونه‌های عینی این خلأهای قانونی و کارکرد آن‌ها در روابط خانوادگی، در پرونده‌های برجسته‌ای همچون قتل رومینا اشرفی و مونا حیدری نمایان شده است. در پرونده رومینا اشرفی، انتفای قصاص به دلیل رابطه پدری، مجازات مرتکب را به حداقل تعزیری محدود کرد و نشان داد که چگونه معافیت‌های قانونی بر پایه پیوند خانوادگی، اثر بازدارنده کیفری را در محیطی که خود بستر اصلی اعمال سلطه است خنثی می‌سازد. از سوی دیگر، هر دو پرونده گویای این واقعیت هستند که خشونت ناموسی یک رخداد ناگهانی نیست، بلکه نقطه پایانی بر زنجیره‌ای طولانی از تهدیدها، فشارها و سلب استقلال اراده قربانی است. از این رو، سیاست جنایی کارآمد علاوه بر ضرورت اصلاح مقررات کاهش‌دهنده بازدارندگی، باید به سمت سازوکارهای پیشگیرانه نظیر الگوی مدیریت حمایتی ازدواج حرکت کند؛ سازوکاری که وظیفه دارد نشانه‌های اکراه، اجبار و خطر را در روابط خانوادگی پیش از وقوع فاجعه شناسایی کرده و با مداخله به موقع قضایی و حمایتی، مانع از تبدیل تعارضات خانوادگی به قتل‌های ناموسی گردد.

ب) تفاوت دیه به مثابه سد اقتصادی و فرهنگی در مسیر عدالت

اگر سپرهای دفاعی پیش‌گفته موانعی پیشینی برای تسهیل قتل محسوب می‌شوند، نابرابری در میزان دیه را باید سد اقتصادی و مانعی پسینی در مسیر دادخواهی دانست که بازدارندگی نظام قصاص را به‌طور جدی مخدوش می‌سازد. این چالش حقوقی که در ماده ۵۵۰ قانون مجازات اسلامی تجلی یافته و دیه قتل زن را نصف دیه مرد مقرر کرده است، در عمل به کم‌بهاتر جلوه دادن جان زنان در نظام ارزش‌گذاری کیفری منجر می‌شود. پیامد مستقیم این نابرابری آن است که برای اجرای قصاص قاتلِ مرد، اولیای دم مقتول (زن) موظف به پرداخت مابه‌التفاوت دیه (فاضل دیه) به خانواده قاتل هستند؛ الزامی که خانواده داغدار قربانی را در بن‌بستی مالی و عاطفی قرار داده و مستقیماً بازدارندگی مجازات را تضعیف می‌کند. در واقع، هنگامی که مرتکب بداند اجرای حکم قصاص منوط به توانایی مالی خانواده مقتول است، ترس از مجازات در محاسبات ذهنی او رنگ باخته و هزینه ارتکاب جنایت کاهش می‌یابد. این وضعیت، خانواده قربانی را در معرض بزه‌دیدگی ثانویه قرار می‌دهد؛ چراکه آنان پس از پناه آوردن به قانون برای دادخواهی، با تعهدی مالی روبه‌رو می‌شوند که آنان را میان دو انتخاب دردناک «تحمل فشار اقتصادی خردکننده برای اجرای عدالت» یا «انصراف اجباری از



حق قصاص» مخیر می‌سازد. این فرآیند نه تنها احساس بی‌عدالتی و بی‌اعتمادی به نظام کیفری را در لایه‌های پنهان خانواده نهادینه می‌کند، بلکه در سطحی کلان‌تر، به بازتولید فرهنگ فرودستی زنان یاری می‌رساند. در بافتی که ریشه خشونت‌های ناموسی در نگاه مالکانه به زن نهفته است، قاعده‌ای قانونی که ارزش اقتصادی جان زن را نصف مرد تعیین می‌کند، این نگرش جنسیتی را در عالی‌ترین سطح رسمی و قانونی بازتولید کرده و به خوراکی ایدئولوژیک برای فرهنگی تبدیل می‌شود که در آن، مرد به خود اجازه می‌دهد برای دفاع از شرف پنداری، حق حیات زنی را سلب نماید. بنابراین، نابرابری در دیه تنها یک موضوع مالی ساده نیست، بلکه ابزاری ساختاری است که از طریق تضعیف بازدارندگی، به استمرار چرخه خشونت علیه زنان مشروعیت می‌بخشد.

۳-۲. ارزیابی قوانین حمایتی موجود: از کفایت تا کارآمدی

در کنار مقرراتی که خود زمینه‌های حقوقی تسهیل خشونت ناموسی را فراهم می‌کنند، نظام حقوقی ایران مجموعه‌ای از قوانین حمایتی نیز در اختیار دارد که با هدف پیشگیری از خشونت، حمایت از افراد در معرض خطر و مدیریت اختلافات خانوادگی پیش از تبدیل شدن به بحران تدوین شده‌اند. این قوانین در حوزه‌های حمایت از کودکان و نوجوانان، خانواده، زنان و سازوکارهای حل اختلاف شکل گرفته‌اند؛ با این حال، بررسی آن‌ها نشان می‌دهد میان «وجود قانون» و «کارآمدی عملی» فاصله‌ای جدی وجود دارد. بسیاری از این مقررات از ظرفیت تقنینی بالایی برای پیشگیری از خشونت برخوردارند، اما به دلیل موانع اجرایی، فرهنگی و نهادی نتوانسته‌اند نقش بازدارنده و حمایتی خود را به‌طور کامل ایفا کنند.

یکی از مهم‌ترین این اقدامات، تصویب «قانون حمایت از اطفال و نوجوانان» در سال ۱۳۹۹ است. این قانون با هدف تقویت حمایت از کودکان در برابر آسیب‌ها، سازوکارهایی برای شناسایی، حمایت و مداخله در موقعیت‌های خطر پیش‌بینی کرده و مفهوم «وضعیت مخاطره‌آمیز» را به‌طور گسترده تعریف نموده است. همچنین نهادهایی مانند سازمان بهزیستی، نیروی انتظامی و دستگاه قضایی را موظف به شناسایی، حمایت و توانمندسازی کودکان در معرض خطر کرده و پیش‌بینی تشکیل پرونده شخصیت برای اطفال بزه‌دیده یا در معرض آسیب را به‌عنوان یکی از نوآوری‌های مهم خود مطرح ساخته است؛ امری که امکان مداخله زودهنگام و پیشگیری را فراهم می‌کند (صبوری‌پور و حق‌بین، ۱۴۰۲، ص ۵۱۱-۵۱۳). اهمیت این قانون در پیشگیری از قتل‌های ناموسی آن است که بسیاری از قربانیان، دخترانی هستند که پیش از وقوع جنایت، نشانه‌هایی از خشونت خانوادگی یا فشارهای شدید اجتماعی را تجربه کرده‌اند. با این حال، اجرای مؤثر این قانون با موانعی چون سطح پایین آگاهی عمومی، ضعف هماهنگی میان نهادهای مسئول و فشارهای فرهنگی و اجتماعی روبه‌روست؛ موانعی که مانع

گزارش‌دهی خشونت یا درخواست کمک می‌شوند و در نتیجه ظرفیت‌های حمایتی قانون را در عمل غیرفعال می‌کنند (صبوری‌پور و حق‌بین، ۱۴۰۲، ص ۵۳۴).

در حوزه خانواده نیز قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ ظرفیت‌هایی برای پیشگیری از خشونت‌های خانوادگی و در نهایت قتل‌های ناموسی ایجاد کرده است. این قانون با پیش‌بینی سازوکارهایی مانند مراکز مشاوره و داوری، به دنبال جلوگیری از تشدید تعارضات خانوادگی است. ماده ۱۶ با تأسیس مراکز مشاوره خانواده، زمینه‌ای برای تحکیم خانواده و کاهش اختلافات فراهم می‌آورد. این مراکز می‌توانند از طریق مداخله تخصصی، به کاهش هیجانات، اصلاح نگرش‌های نادرست درباره ناموس و ارائه راهکارهای مسالمت‌آمیز کمک کنند. همچنین ماده ۲۵، با ارجاع زوجین به مشاوره در طلاق توافقی، امکان تصمیم‌گیری هیجانی و خشونت‌آمیز را کاهش می‌دهد و ماده ۲۷ نیز با پیش‌بینی داوری، راهی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات پیش از رسیدن به بحران ایجاد می‌کند. در جوامع سنتی که فشارهای اجتماعی نقش مهمی در بروز خشونت ناموسی دارند، این سازوکارها می‌توانند از تبدیل تعارض خانوادگی به خشونت شدید جلوگیری کنند.

با وجود این ظرفیت‌ها، نبود یک قانون جامع و اختصاصی برای مقابله با خشونت علیه زنان همچنان از خلأهای مهم نظام حقوقی ایران است. در این میان، لایحه «حفظ کرامت و حمایت از زنان در برابر خشونت» از مهم‌ترین ابتکارات تقنینی سال‌های اخیر به‌شمار می‌رود. این لایحه با رویکردی چندبعدی و از طریق تدابیر پیشگیرانه، حمایتی، کیفری و آیین دادرسی، به مقابله با اشکال مختلف خشونت علیه زنان می‌پردازد. از منظر این پژوهش، جایگاه ازدواج اجباری در این لایحه اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا ماده ۴۰ برای نخستین بار سوءاستفاده از حقوق ناشی از ولایت، قیمومت، وصایت و سرپرستی را در قالب وادار کردن زن به ازدواج یا طلاق بدون رضایت او، از جمله در مواردی مانند ازدواج مبادله‌ای، خون‌بس و اختلافات خانوادگی، ممنوع و مستوجب مجازات دانسته است. این حکم از آن جهت مهم است که پیوند میان اجبار در ازدواج، اقتدار خانوادگی و بسترهای فرهنگی - عرفی مولد خشونت را به‌صراحت در متن قانون برجسته می‌کند و ازدواج اجباری را نه صرفاً یک مسئله اخلاقی یا فرهنگی، بلکه موضوعی قابل مداخله حقوقی و کیفری می‌داند.

افزون بر این، مواد دیگر لایحه نیز با الگوی پیشگیرانه این پژوهش هم‌راستا هستند. ماده ۲۴ با مشروط کردن ثبت ازدواج به گذراندن دوره‌های توانمندسازی جوانان در آستانه ازدواج، امکان ارتقای آگاهی، سنجش آمادگی و کاهش تصمیم‌های تحمیلی یا ناآگاهانه را فراهم می‌آورد. ماده ۱۷ نیز با پیش‌بینی شناسایی، پذیرش، اسکان موقت، خدمات مددکاری، توانمندسازی و مداخله حمایتی از سوی سازمان بهزیستی برای زنان خشونت‌دیده یا در





معرض خشونت، از زنانی حمایت می‌کند که تحت فشار برای پذیرش ازدواج ناخواسته قرار دارند یا پس از آن با پیامدهای خشونت‌بار مواجه می‌شوند. ماده ۵۱ نیز با پیش‌بینی دستورهای حفاظتی-حمایتی فوری در موارد تهدید، اعمال فشار، بیم تکرار خشونت یا اجبار بزه‌دیده به انصراف از پیگیری، ابزار مهمی برای مداخله زودهنگام در اختیار مرجع قضایی قرار می‌دهد. علاوه بر این، مواد ۴۸، ۵۴ و ۵۵ با پیش‌بینی رسیدگی فوری و خارج از نوبت، اختصاص شعب تخصصی و حمایت‌های معاضدتی، نشان می‌دهند که لایحه صرفاً به جرم‌انگاری بسنده نکرده و به کاهش موانع عملی دسترسی زنان در معرض خشونت به عدالت نیز توجه داشته است. همچنین حمایت‌های اقتصادی و توانمندسازانه پیش‌بینی شده در لایحه از آن‌رو اهمیت دارند که وابستگی اقتصادی، آسیب‌پذیری زنان را در برابر اجبار و خشونت خانوادگی افزایش می‌دهد و توان مقاومت آنان را کاهش می‌دهد؛ بنابراین این حمایت‌ها نیز باید بخشی از سیاست پیشگیرانه لایحه در برابر خشونت‌های مبتنی بر سلطه و اجبار دانسته شوند. هر چند این لایحه هنوز به تصویب نهایی نرسیده است، اما از حیث شناسایی ازدواج اجباری، تقویت سازوکارهای حمایتی و توسعه مداخله پیشگیرانه، می‌تواند گامی مهم در غنابخشی به سیاست جنایی تقنینی ایران و کاهش زمینه‌های وقوع خشونت‌های ناموسی و قتل‌های ناشی از آن باشد.

در کنار این قوانین، شوراهای حل اختلاف نیز به‌عنوان نهادهای میانجی می‌توانند در مدیریت اختلافات خانوادگی و پیشگیری از تشدید تنش‌ها نقش داشته باشند. این شوراها با هدف ترویج فرهنگ صلح و سازش و کاهش بار دادگاه‌ها ایجاد شده و غالباً نخستین مرجع رسیدگی به اختلافات خانوادگی‌اند. فضای غیررسمی آن‌ها امکان گفت‌وگو و حل مسالمت‌آمیز اختلافات را فراهم می‌کند و از تبدیل تعارض‌ها به بحران‌های جدی جلوگیری می‌نماید (ایرانخواه، ۱۳۹۵، ص ۸۲). با این حال، کارآمدی این شوراها نیز با چالش‌هایی مانند آموزش تخصصی محدود اعضا، نبود حضور متخصصان علوم اجتماعی و روان‌شناسی در فرایند میانجی‌گری و آگاهی محدود جامعه از ظرفیت‌های این نهاد مواجه است؛ بنابراین، هر چند شوراهای حل اختلاف ابزار مفیدی برای مدیریت تعارض هستند، بدون تقویت زیرساخت‌های تخصصی و افزایش آگاهی عمومی، نمی‌توانند به‌تنهایی نقش مؤثری در پیشگیری از خشونت‌های شدید خانوادگی ایفا کنند.

در مجموع، بررسی قوانین حمایتی نشان می‌دهد که نظام حقوقی ایران گام‌های مهمی برای پیشگیری از خشونت خانوادگی و حمایت از قربانیان بالقوه برداشته است، اما چالش اصلی همچنان فاصله میان ظرفیت‌های قانونی و کارآمدی عملی آن‌هاست. ضعف در اجرا، آگاهی محدود عمومی از حقوق و سازوکارهای حمایتی، و موانع فرهنگی و اجتماعی، مانع تحقق



کامل اهداف پیشگیرانه این مقررات می‌شوند. از این‌رو، ارتقای کارآمدی قوانین موجود مستلزم تقویت نهادهای حمایتی، افزایش هماهنگی بین‌دستگاهی، گسترش آموزش‌های عمومی و توسعه سازوکارهای مداخله زودهنگام است؛ تنها در این صورت می‌توان انتظار داشت که قوانین حمایتی از سطح کفایت تقنینی فراتر رفته و به ابزاری مؤثر برای پیشگیری از قتل‌های ناموسی تبدیل شوند.

۳. الگوی «مدیریت ازدواج»: ارائه یک سیاست جنایی پیشگیرانه و چندوجهی

تحلیل‌های پیشین نشان داد که قتل‌های ناموسی، به‌عنوان یکی از شدیدترین اشکال خشونت مبتنی بر جنسیت، پدیده‌ای تک‌عاملی نیستند؛ بلکه از تلاقی ساختارهای فرهنگی معیوب، خلأها و کژکارکردهای قانونی، و ضعف نهادهای حمایتی پدید می‌آیند. در این میان، فرهنگ ناموسی با تقلیل حیثیت خانواده به بدن و رفتار زن، برخی مقررات حقوقی با تضعیف بازدارندگی یا تسهیل سلطه، و نارسایی نهادهای حمایتی با ناتوانی در مداخله پیش از بحران، زمینه وقوع این جنایات را فراهم می‌کنند. از این‌رو، اتکای صرف به سیاست جنایی واکنشی و سرکوب‌گر، که تنها پس از وقوع جنایت به مجازات مرتکب می‌انديشد، کافی نیست؛ بلکه پیشگیری مؤثر مستلزم گذار از مداخله پسینی به مداخله پیشینی و اتخاذ رویکردی جامع و هماهنگ است.

بر همین اساس، این پژوهش الگوی «مدیریت ازدواج» را به‌عنوان یک سیاست جنایی پیشگیرانه و چندوجهی پیشنهاد می‌کند. این الگو با هدف‌گیری هم‌زمان زمینه‌های فرهنگی، حقوقی و نهادی خشونت ناموسی، می‌کوشد از تبدیل تعارضات خانوادگی، اجبار در ازدواج و کنترل ناموسی به جنایت جلوگیری کند. این الگو بر سه بُعد مکمل استوار است: بُعد فرهنگی - آموزشی برای اصلاح نگرش‌ها، مقابله با باورهای تبعیض‌آمیز و ترویج کرامت انسانی و برابری؛ بُعد حقوقی - ساختاری برای اصلاح قواعد تسهیل‌گر اجبار، نابرابری یا خشونت و تقویت حمایت‌های قانونی؛ و بُعد نهادی - مداخله‌ای برای شناسایی موقعیت‌های پرخطر، حمایت از قربانیان بالقوه و ایجاد هماهنگی میان نهادهای مسئول. هدف نهایی این الگو، ایجاد منظومه‌ای منسجم است که در آن کرامت انسانی زنان محترم شمرده شود، راه‌های گریز قانونی و فرهنگی مرتکبان محدود گردد و حمایت‌های لازم پیش از وقوع فاجعه فعال شود.

پیش از تبیین ارکان این الگو، باید مقصود از «مدیریت ازدواج» روشن شود. در این نوشتار، مدیریت ازدواج به هیچ‌وجه به معنای مداخله دولت، خانواده یا نهادهای عمومی در انتخاب همسر یا تحمیل ازدواج نیست؛ زیرا چنین برداشتی با اصل آزادی اراده در نکاح و حق بر حریم خصوصی ناسازگار است و می‌تواند خود به بازتولید سلطه بینجامد. مقصود، مدیریت



حمایتی - پیشگیرانه شرایط پیرامون نکاح است؛ یعنی طراحی سازوکارهایی که از شکل‌گیری ازدواج‌های مبتنی بر اجبار، اکراه، تهدید، فشار عرفی یا نابرابری شدید قدرت جلوگیری کند و زمینه تحقق رضایت آزاد، آگاهانه و مؤثر طرفین را فراهم آورد.

این برداشت از منظر حقوق مدنی نیز قابل دفاع است؛ زیرا نکاح، با وجود ویژگی‌های خاص خود، همچنان بر قصد و رضا استوار است و اکراه، رضایت معتبر را مخدوش می‌سازد. ماده ۱۰۷۰ قانون مدنی نیز مؤید آن است که نکاح ناشی از اکراه، بدون رضایت بعدی، واجد وضعیت حقوقی کامل نیست. بنابراین، الگوی مدیریت ازدواج نه در تعارض با آزادی اراده، بلکه در جهت صیانت از آن قرار دارد. اهمیت این امر از آن روست که در بسیاری از ازدواج‌های اجباری، اگرچه ظاهر امر با ثبت رسمی یا اعلام رضایت لفظی همراه است، اراده واقعی فرد در اثر فشار خانوادگی، تهدید، ترس از طرد اجتماعی، خشونت یا بیم از قتل ناموسی شکل می‌گیرد و رضایت اعلام‌شده، صورتی ظاهری می‌یابد.

بر این مبنا، مداخله نهادی در این الگو باید محدود، قانونی، ضرورت‌محور و حمایتی باشد و تنها در مواردی توجیه‌پذیر است که نشانه‌های جدی از اجبار، اکراه، صغر سن، خشونت خانوادگی، تهدید ناموسی یا فقدان امکان تصمیم‌گیری آزاد وجود داشته باشد. در مقابل، هرگاه طرفین بالغ، رشید و برخوردار از رضایت آزاد و آگاهانه باشند، هیچ مجوزی برای مداخله در انتخاب آنان وجود ندارد. بنابراین، مدیریت ازدواج در این پژوهش به معنای کنترل فراگیر ازدواج‌ها نیست، بلکه ناظر بر پیشگیری از تبدیل ازدواج به ابزار سلطه، حذف اراده فردی و بازتولید خشونت است.

در سطح اجرایی، این الگو بر سه دسته تدبیر استوار است: نخست، اصلاح قواعد حقوقی مؤثر بر شکل‌گیری ازدواج، از جمله بازنگری در حداقل سن قانونی ازدواج و محدود کردن امکان نکاح در وضعیت‌هایی که صغر سن، نابرابری شدید قدرت یا فقدان بلوغ لازم، رضایت واقعی را مخدوش می‌کند. دوم، پیش‌بینی سازوکارهای مشاوره‌ای و ارزیابی رضایت، به‌ویژه در مواردی که قرائن معقولی از اجبار، اکراه، تهدید، خشونت خانوادگی یا فشار ناموسی وجود دارد. سوم، مداخله حمایتی و موردی نهادهای مسئول مانند بهزیستی، اورژانس اجتماعی، پلیس و مقام قضایی در موقعیت‌های پرخطر؛ به این معنا که در صورت مشاهده نشانه‌های قابل اتکا از کودک‌همسری، ازدواج اجباری، تهدید جانی یا فقدان امکان تصمیم‌گیری آزاد، بتوان با رعایت تشریفات قانونی، ارزیابی خطر، مشاوره تخصصی، اسکان امن و سایر اقدامات حفاظتی را پیش از وقوع آسیب فعال کرد.

در نتیجه، مدیریت ازدواج در معنای مورد نظر این پژوهش، نه دخالت عام در همه ازدواج‌ها، بلکه مداخله‌ای حمایتی، موردی و ضرورت‌محور در شرایط تهدید آزادی اراده،

امنیت شخصی و کرامت انسانی است. مزیت این الگو آن است که به جای تمرکز انحصاری بر مجازات پس از قتل، بر شناسایی زود هنگام موقعیت‌های خطر، کاهش بسترهای حقوقی و فرهنگی خشونت، و فعال‌سازی حمایت‌های نهادی تأکید می‌کند تا از شکل‌گیری چرخه‌ای که پایان آن قتل ناموسی است، پیشگیری شود.

۳-۱. بعد فرهنگی-آموزشی: تغییر در زیربنای شناختی و هنجاری

خشونت‌های ناموسی بر بستری از باورها و نگرش‌های فرهنگی ریشه‌دار شکل می‌گیرند؛ باورهایی که ناموس را سرمایه‌ای اجتماعی وابسته به بدن و رفتار زنان می‌دانند و پاسداری از آن را بر عهده مردان خانواده می‌گذارند. در چنین چارچوبی، زن از یک شخص مستقل و دارای کرامت ذاتی، به موضوعی تحت تملک و کنترل تقلیل می‌یابد. از این‌رو، هر سیاست جنایی پیشگیرانه برای اثربخشی ناگزیر است این زیربنای فکری و هنجاری را هدف قرار دهد. این بُعد، پایه دو بُعد دیگر است؛ زیرا بدون تحول فرهنگی، اصلاحات قانونی و نهادی نیز در برابر هنجارهای مسلط اجتماعی کارآمدی محدودی خواهند داشت.

الف) آموزش حقوق و برابری جنسیتی: از جامعه‌پذیری افتراقی تا تفکر انتقادی
نظام آموزشی و رسانه‌ها، به عنوان دو نهاد اصلی جامعه‌پذیری، نقشی تعیین‌کننده در بازتولید یا اصلاح هنجارهای فرهنگی دارند. در فرآیند جامعه‌پذیری افتراقی، غالباً به دختران اطاعت، انفعال و وابستگی، و به پسران کنترل‌گری، احساس مالکیت و مسئولیت حفظ آبرو آموزش داده می‌شود. مقابله با این چرخه مستلزم بازنگری جدی در محتوای آموزشی و رسانه‌ای است. نظام آموزشی باید آموزش حقوق بشر، کرامت ذاتی انسان فارغ از جنسیت و اصول برابری جنسیتی را از سنین پایه در برنامه‌های درسی ادغام کند. هدف این آموزش‌ها نباید صرفاً انتقال اطلاعات، بلکه باید پرورش تفکر انتقادی و توانمندسازی دختران و پسران برای به چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی و هنجارهای آسیب‌زا باشد؛ امری که به دختران در درونی‌سازی ارزش و استقلال فردی و نیز بهره‌گیری از ابزارهای حقوقی و روانی برای مقابله با خشونت کمک می‌کند.

در این میان، رسانه‌ها، به‌ویژه رسانه ملی، می‌توانند نقشی دوگانه ایفا کنند. چنان‌که جعفری و رحمانی (۱۴۰۰، ص ۳۳-۳۴) نشان داده‌اند، بازنمایی کلیشه‌ای و تحقیرآمیز زنان در برنامه‌ها به تقویت ذهنیت ناموس‌مدار می‌انجامد. از این‌رو، رسانه‌ها باید با پذیرش مسئولیت اجتماعی خود، از طریق تولید محتوایی که زنان مستقل و توانمند را بازنمایی می‌کند و پیامدهای ویرانگر قتل‌های ناموسی را بدون تقلیل‌گرایی و با حساسیت نشان می‌دهد، در تغییر تدریجی وجدان عمومی نقش‌آفرینی کنند.





ب) اهمیت مشارکت مردان به مثابه کنشگران کلیدی پیشگیری تمرکز صرف بر توانمندسازی زنان در مقابله با خشونت ناموسی، رویکردی ناقص است؛ زیرا منشأ اصلی تولید خشونت، یعنی فشار هنجاری بر مردان، را نادیده می‌گیرد. در فرهنگ‌های ناموس‌مدار، مردان هم‌زمان قربانیان و عاملان یک نظام فرهنگی معیوب‌اند. چنان‌که سهامی و همکاران (۱۳۹۰) نشان می‌دهند، بسیاری از مردان تحت فشار انتظارات اجتماعی برای ایفای نقش «مرد غیرتمند» قرار دارند و هراس از برچسب «بی‌غیرتی» آنان را به مجریان هنجاری مخرب بدل می‌کند.

از این‌رو، سیاست فرهنگی مؤثر باید مردان را نه بخشی از مشکل، بلکه بخشی اساسی از راه‌حل بداند. این امر مستلزم طراحی برنامه‌های آموزشی برای مردان و پسران با هدف بازتعریف مردانگی است؛ مردانگی‌ای مبتنی بر احترام، مسئولیت‌پذیری و شراکت، نه کنترل، تملک و خشونت. چنین برنامه‌هایی، با بهره‌گیری از ظرفیت رهبران فکری، ریش‌سفیدان محلی و چهره‌های تأثیرگذار، می‌توانند فضایی برای طرح فشارهای اجتماعی تجربه‌شده از سوی مردان فراهم آورند و آنان را به موضع‌گیری فعال در برابر خشونت علیه زنان ترغیب کنند. این فرآیند، سکوت مردان را می‌شکند و آنان را از همدستان ناخواسته فرهنگ خشونت به کنشگران کلیدی تغییر فرهنگی تبدیل می‌کند.

۲-۳. بعد حقوقی-ساختاری: از اصلاح قوانین تسهیل‌گر تا ایجاد معماری حمایتی

این بُعد، از مهم‌ترین ساحت‌های اجرایی الگوی مدیریت ازدواج است و دو سطح اصلاح قواعد حقوقی و ایجاد الزامات حمایتی را دربرمی‌گیرد. معماری حقوقی هر کشور، افزون بر آن‌که بازتاب ارزش‌های بنیادین جامعه است، ابزاری برای جهت‌دهی اجتماعی نیز محسوب می‌شود. از این‌رو، هرگاه این ساختار به‌جای صیانت از کرامت انسانی و حمایت از بزه‌دیده، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم خشونت را توجیه کند یا برای بزهکار راه‌های گریز و مصونیت ساختاری فراهم آورد، کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. در حوزه قتل‌های ناموسی، نظام عدالت کیفری ایران با دوگانگی خطرناکی مواجه است: از یک‌سو، قوانین ماهوی تسهیل‌گری وجود دارد که برای قاتل نقش سپر دفاعی ایفا می‌کند و از سوی دیگر، سازوکارهای حمایتی و ترمیمی برای قربانیان بالقوه ناکافی و فاقد کارآمدی لازم است.

الف) ضرورت بازنگری در قوانین ماهوی: مسدود کردن مسیرهای قانونی توجیه‌گر خشونت نخستین و فوری‌ترین اقدام در بُعد حقوقی، اصلاح یا حذف قوانینی است که خشونت را در پوشش قانون بازتولید کرده و برای مرتکبان قتل‌های ناموسی معافیت یا تخفیف‌های ناموجه فراهم می‌آورند. این مقررات به جامعه القا می‌کنند که جان و کرامت زن در برابر مفهوم انتزاعی



ناموس مرد، در مرتبه‌ای فرو دست قرار دارد. از این رو، اصلاحات زیر برای استقرار عدالت و پیشگیری از تکرار این جنایات ضروری است:

بهره‌گیری مؤثر از قواعد قصد و رضای واقعی در نکاح: بسیاری از ازدواج‌های ناشی از فشار خانوادگی، تهدید ناموسی، اجبار روانی یا ترس از طرد اجتماعی، هرچند ظاهراً با ایجاب، قبول و ثبت رسمی همراه‌اند، از حیث رضایت آزاد و اراده واقعی مخدوش‌اند. بر پایه ماده ۱۰۷۰ قانون مدنی، نکاح مبتنی بر اکراه، در صورت فقدان رضایت معتبر، نافذ نیست و هرگاه فشار و تهدید قصد واقعی را نیز زایل کند، می‌تواند حسب مورد با ایراد بطلان مواجه شود. بنابراین، نظام حقوقی باید بتواند در موارد احراز اجبار، تهدید، ترس از خشونت یا بی‌آبرویی، از ظاهر صوری عقد عبور کرده و امکان استناد به اکراه، فقدان رضای معتبر یا فقدان قصد را برای عدم تنفیذ، بی‌اعتباری یا ابطال نکاح فراهم سازد.

اصلاح ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی و تعیین حداقل سن مطلق ازدواج: ازدواج کودکان، به‌ویژه دختران، از مصادیق خشونت ساختاری و یکی از بسترهای اصلی آسیب‌پذیری است؛ زیرا کودک فاقد بلوغ فکری، اجتماعی و جسمی، از آغاز در رابطه‌ای نابرابر قرار می‌گیرد و توان دفاع از حقوق خود را ندارد. از این رو، پیشنهاد می‌شود ماده ۱۰۴۱ به‌گونه‌ای اصلاح شود که حداقل سن ازدواج برای دختران و پسران ۱۸ سال تمام شمسی تعیین و هرگونه استثنا به استناد اذن ولی یا مصلحت دادگاه حذف شود.

حذف معافیت پدر و جد پدری از قصاص در ماده ۳۰۱ ق.م.ا: این ماده، که ولی قهری را در صورت قتل فرزند از قصاص معاف می‌کند، از بارزترین جلوه‌های تبعیض در نظام کیفری و مجوزی قانونی برای شدیدترین شکل قتل‌های ناموسی است. این حکم، اصل برابری در برابر قانون را مخدوش می‌سازد و امکان سوءاستفاده از جایگاه قانونی را فراهم می‌کند. پیشنهاد می‌شود تبصره‌ای به این ماده افزوده شود که قتل با انگیزه ناموسی را از شمول این معافیت خارج کند.

بازنگری در مفهوم «مهدورالدم» در مواد ۳۰۲ و ۳۰۳ ق.م.ا: این مواد، با فراهم کردن امکان توجیه قتل در برخی فروض تحت عنوان مهدورالدم، یکی از خطرناک‌ترین دستاویزهای قانونی برای قتل‌های ناموسی‌اند؛ زیرا اصل برائت و حق دادرسی عادلانه را دور می‌زنند و افراد عادی را در جایگاه قاضی و مجری حکم می‌نشانند. چنان‌که شایسته (۱۴۰۲، ص ۳۳) نیز یادآور شده است، این برداشت فقهی که آحاد جامعه را مجاز به اجرای حدود بداند، با مبانی نظام حقوقی مدرن که اجرای عدالت را در انحصار حاکمیت می‌داند، ناسازگار است. بنابراین، این مواد باید به‌گونه‌ای اصلاح شوند که هرگونه قتل خودسرانه تحت این عنوان، قتل عمد تلقی شود و رسیدگی به چنین ادعایی صرفاً در صلاحیت انحصاری دادگاه صالح باشد.



حذف کامل ماده ۶۳۰ ق.م.ا: این ماده، که به مرد اجازه می‌دهد در صورت مشاهده همسر خود در حال زنا، او و شریکش را به قتل برساند و از قصاص معاف شود، صریح‌ترین نمونه قانونی‌سازی قتل ناموسی است. این امتیاز تبعیض‌آمیز، علاوه بر تعارض آشکار با حق حیات، به مرد اجازه می‌دهد بر مبنای ظن و مشاهده آنی و بدون دادرسی دست به قتل بزند. حذف کامل این ماده، گامی اساسی در نفی فرهنگ خشونت است.

اصلاح ماده ۵۵۰ ق.م.ا و برابرسازی دیه زن و مرد: تفاوت در میزان دیه، مانعی اقتصادی در مسیر تحقق عدالت برای خانواده زن مقتول ایجاد می‌کند؛ زیرا الزام اولیای دم به پرداخت تفاضل دیه برای اجرای قصاص، در موارد متعدد به سبب ناتوانی مالی به عدم اجرای حکم یا مصالحه اجباری می‌انجامد. این وضعیت، هم حامل پیام ارزش‌گذاری نازل‌تر بر حیات زن است و هم هزینه ارتکاب جرم را برای قاتل کاهش می‌دهد. برابرسازی کامل دیه زن و مرد، این مانع فرهنگی - اقتصادی را از مسیر عدالت برمی‌دارد.

ب) تقویت ساز و کارهای حمایتی و ترمیمی: از واکنش پسینی به پیشگیری پیشینی اصلاح قوانین ماهوی به‌تنهایی کافی نیست؛ قربانیان بالقوه خشونت ناموسی باید پیش از وقوع فاجعه به نظامی حمایتی، مؤثر و در دسترس پناه ببرند. از این‌رو، نظام عدالت کیفری باید از رویکردی صرفاً واکنشی پس از وقوع جرم، به رویکردی پیشگیرانه و حمایتی پیش از وقوع آن گذار کند. در این میان، فقدان یک قانون جامع منع خشونت علیه زنان که همه اشکال خشونت، از جمله روانی، فیزیکی، اقتصادی و جنسی، را به‌طور دقیق جرم‌انگاری کرده و تکالیف نهادهای حمایتی را روشن سازد، خلأئی جدی در نظام حقوقی ایران است.

تقویت این بُعد مستلزم ایجاد شبکه‌ای یکپارچه از حمایت‌های عملی است؛ از جمله تأسیس و تجهیز خانه‌های امن دولتی در سراسر کشور با بودجه کافی، مدیریت تخصصی و پروتکل‌های امنیتی روشن؛ راه‌اندازی خطوط تلفن بحران ۲۴ ساعته و تیم‌های واکنش سریع متشکل از مددکار اجتماعی و پلیس برای مداخله فوری؛ تسهیل و تسریع فرآیندهای قضایی حمایتی، به‌ویژه از طریق صدور فوری دستورهای حفاظتی مانند منع نزدیک‌شدن فرد خشونت‌گر به قربانی؛ و نیز تضمین دسترسی مؤثر به عدالت از رهگذر ارائه خدمات وکالت و معاضدت قضایی رایگان و تخصصی. این سازوکارها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که قربانی بتواند بدون ترس از قضاوت یا بازگردانده‌شدن به محیط پرخطر، با اطمینان کامل به آن‌ها مراجعه و حمایت لازم را دریافت کند.

۳-۳. بعد نهادی-مداخله‌ای: معماری یک سیستم واکنش سریع و یکپارچه

این بُعد ناظر بر سطح سوم الگوی مدیریت ازدواج، یعنی مداخله پیش‌دستانه و موردی نهادهای مسئول در وضعیت‌های پرخطر، برای حمایت مؤثر از افراد در معرض خطر است. هر چند دگرگونی فرهنگی و اصلاحات قانونی از شروط اساسی مقابله با قتل‌های ناموسی‌اند، در غیاب سازوکار اجرایی کارآمد، در حد نظریه باقی می‌ماند. از این‌رو، بُعد نهادی - مداخله‌ای به‌عنوان حلقه مکمل و پل اتصال میان نظر و عمل، تضمین می‌کند که سیاست‌های فرهنگی و حمایت‌های قانونی در عمل به خدماتی ملموس، سریع و در دسترس برای قربانیان بالقوه تبدیل شوند و در لحظات بحرانی، پاسخی مؤثر برای نجات جان آنان فراهم آید.

الف) تبیین نقش یکپارچه نهادها: از مسئولیت‌پراکنی تا اقدام هماهنگ
پیشگیری از قتل‌های ناموسی مسئولیتی مشترک است و هیچ نهادی به‌تنهایی از عهده آن برنمی‌آید؛ از این‌رو، موفقیت در این زمینه مستلزم گذار از مسئولیت‌پراکنی به اقدام هماهنگ در سه سطح است. در سطح خرد، خانواده به‌عنوان نخستین بستر اجتماعی، نقشی دوگانه دارد: می‌تواند با بازتولید الگوهای مردسالارانه و کنترل‌گر، منشأ خشونت باشد یا با ترویج احترام، گفت‌وگو و اعتماد، به مهم‌ترین سپر پیشگیرانه تبدیل شود. بر این اساس، سیاست‌های حمایتی باید بر توانمندسازی خانواده‌های سالم و ارائه خدمات آموزشی و مشاوره‌ای به خانواده‌های در معرض خطر متمرکز باشند.

در سطح میانی، نهادهای جامعه مدنی مانند مدارس، مراکز درمانی، سازمان‌های مردم‌نهاد و رسانه‌ها، در تغییر هنجارها و شناسایی موارد پرخطر نقش اساسی دارند. جامعه باید از ناظر منفعل یا توجیه‌گر خشونت، به کنشگری فعال و مسئولیت‌پذیر بدل شود؛ امری که مستلزم آموزش معلمان، پزشکان و کنشگران محلی برای تشخیص علائم خطر و افزایش حساسیت عمومی به‌منظور کاستن از فشار اجتماعی بر قربانی و معطوف ساختن آن به عامل خشونت است.

در سطح کلان، دولت و نهادهای حاکمیتی مسئول اصلی ایجاد و هماهنگی زیرساخت‌های حمایتی و مداخله‌ای‌اند. این مسئولیت میان نهادهایی چون قوه قضائیه، نیروی انتظامی، سازمان بهزیستی و وزارت بهداشت توزیع می‌شود و شرط موفقیت آن، تدوین پروتکل همکاری بین‌نهادی روشن و الزام‌آور است تا قربانی میان دستگاه‌ها سرگردان نشود. بر پایه چنین پروتکلی، هر نهاد باید در زنجیره حمایت وظیفه مشخص خود را ایفا کند؛ از مداخله فوری و ارجاع امن قربانی توسط نیروی انتظامی، تا اسکان اضطراری در خانه‌های امن از سوی بهزیستی و صدور سریع دستورهای حفاظتی توسط قوه قضائیه.





ب) لزوم مداخله زودهنگام و مدیریت بحران: اصل اولویت حفظ جان بسیاری از قتل‌های ناموسی، برخلاف ظاهر، جنایاتی ناگهانی نیستند، بلکه نقطه اوج فرایندی از تهدید، ارعاب و خشونت مستمرند؛ از این رو، غالباً قابل پیش‌بینی و پیشگیری هستند. فاجعه قتل رومینا اشرفی، با وجود مراجعه به کلانتری و اعلام خطر جانی و در نهایت بازگرداندن وی به خانواده، نمونه‌ای تلخ از شکست نظام حمایتی در تشخیص و مدیریت بحران و نشانه اهمیت حیاتی مداخله زودهنگام است.

بر این اساس، سیاست جنایی پیشگیرانه باید بر اصل اولویت مطلق حفظ جان استوار باشد و آن را در دو مرحله عملیاتی کند: نخست، شناسایی زودهنگام علائم خطر از طریق تجهیز معلمان، پزشکان و مشاوران به ابزارهای استاندارد ارزیابی خطر و آموزش آنان برای تشخیص نشانه‌هایی چون تهدید صریح به قتل، سابقه خشونت شدید یا فرار از خانه، همراه با الزام به گزارش محرمانه و امن این موارد به نهادهای مسئول؛ دوم، مدیریت قاطع بحران، به گونه‌ای که به محض احراز وضعیت پرخطر، هرگونه تردید یا تلاش برای صلح و سازش که به بازگرداندن قربانی به محیط خطر بینجامد، مردود شمرده شود. در چنین وضعی، نخستین اقدام باید خارج کردن فوری قربانی از محیط خطر و انتقال او به مکان امن باشد و تیم واکنش سریع، متشکل از پلیس آموزش‌دیده و مددکار اجتماعی، با حمایت قانونی کامل تا رفع خطر، مسئولیت حفاظت از جان او را بر عهده گیرد.

نتیجه‌گیری

تحلیل قتل‌های ناموسی در ایران نشان می‌دهد که این جنایات نه رفتارهایی فردی و منفصل از بستر اجتماعی، بلکه نقطه اوج فرایندی پیچیده و حاصل هم‌افزایی میان فرهنگ مردسالار و ساختار قانونی تسهیل‌گرند. یافته‌های پژوهش حاضر آشکار می‌سازد که ریشه این خشونت در بستری فرهنگی نهفته است که در آن، مفاهیم ناموس و غیرت به صورت مالکانه فهم می‌شوند و آبرو و حیثیت مرد و خانواده به بدن و رفتار زن گره می‌خورد. در چنین زمینه‌ای، کنترل‌گری، ازدواج اجباری و حتی مجازات‌های خشن، نه تنها ناموجه تلقی نمی‌شوند، بلکه گاه ضروری و مشروع پنداشته می‌شوند.

این بستر فرهنگی، در چارچوب برخی مقررات نیز تقویت و بازتولید می‌شود. خلأها و کژکارکردهای قانونی، به‌ویژه در دو حوزه مدنی و کیفری، به تداوم چرخه خشونت یاری می‌رسانند. در حوزه مدنی، ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی با فراهم کردن امکان ازدواج کودکان، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های خشونت ناموسی، یعنی ازدواج اجباری، را تسهیل می‌کند. در حوزه کیفری نیز ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی با معافیت پدر و جد پدری از قصاص، ماده ۶۳۰ با اعطای

مجوزی ضمنی برای قتل در فراش، و نابرابری دیه در ماده ۵۵۰، فرهنگ معافیت از مجازات را پیرامون این جرایم تقویت می‌کنند. از این‌رو، این ساختار قانونی نه تنها از بازدارندگی لازم برخوردار نیست، بلکه با ارسال پیام عدم قاطعیت نظام عدالت کیفری، به عادی‌سازی خشونت نیز دامن می‌زند.

بر همین اساس، مواجهه با این چرخه عمیق و چندلایه، مستلزم گذار از سیاست‌های واکنشی و تک‌بعدی به راهبردی پیشگیرانه، یکپارچه و چندوجهی است. رویکردهای سنتی که صرفاً بر مجازات پس از وقوع جرم تکیه دارند، به سبب غفلت از ریشه‌های فرهنگی و ساختاری، در عمل ناکارآمد مانده‌اند. در پاسخ به این نارسایی، این پژوهش الگوی «مدیریت ازدواج» را به مثابه معماری نوینی برای سیاست جنایی پیشنهاد می‌کند؛ الگویی که بر سه ستون مکمل و درهم‌تنیده استوار است.

نخست، بعد فرهنگی- آموزشی قرار دارد که سنگ‌بنای این الگو است. این بعد بر این واقعیت تأکید می‌کند که قانون به تنهایی توان تغییر باورهای ریشه‌دار را ندارد. تا هنگامی که ناموس و غیرت به شیوه‌ای مالکانه تعریف شوند و بدن و اراده زن در حکم مایملک مرد تلقی گردد، بستر فرهنگی لازم برای توجیه خشونت و بهره‌برداری از خلأهای قانونی همچنان پابرجا خواهد ماند. از این‌رو، راهبردهایی چون توانمندسازی زنان، آموزش حقوق، و بازتعریف مردانگی با مشارکت فعال مردان، برای خشکاندن این ریشه‌های اجتماعی و تغییر پارادایم از کنترل‌گری به مسئولیت‌پذیری ضرورت دارد.

دوم، بعد حقوقی- ساختاری به نقش نظام عدالت کیفری و مدنی در بازتولید این چرخه می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که برخی قوانین موجود، فراتر از بازدارنده نبودن، در عمل به عامل تسهیل خشونت بدل شده‌اند. ماده ۱۰۴۱ در هموارسازی مسیر ازدواج اجباری کودکان، ماده ۳۰۱ در اعطای معافیت از قصاص به پدر و جد پدری، و به‌ویژه ماده ۶۳۰ در ایجاد مجوزی ضمنی برای قتل در فراش، از مهم‌ترین نمونه‌های این وضعیت‌اند. از این‌رو، اصلاحات ماهوی و شکلی، از جمله جرم‌انگاری مستقل قتل‌های ناموسی، حذف معافیت‌های تبعیض‌آمیز، اصلاح قوانین مرتبط با سن ازدواج و رفع نابرابری‌های قانونی، برای ارسال پیامی قاطع و بدون تسامح از سوی سیاست جنایی تقنینی و همسوسازی آن با کرامت انسانی، ضروری است.

سوم، بعد نهادی - مداخله‌ای این الگو را از سطح نظری به عرصه عمل منتقل می‌کند. این بعد پاسخی است به تراژدی‌های مکرری که در آن‌ها قربانیان، با وجود استمداد از نهادهای مسئول، به سبب ناهماهنگی نهادی، فقدان درک درست از فوریت خطر و نبود پروتکل واکنش سریع، به محیط مرگبار بازگردانده شده‌اند. از این‌رو، تبیین نقش یکپارچه نهادها و طراحی سازوکار همکاری بین‌نهادی با محوریت اصل اولویت مطلق حفظ جان، ضرورتی اساسی دارد.





این بخش بر شناسایی زود هنگام نشانه‌های خطر، مداخله فوری، انتقال قربانی به مکان امن و مدیریت قاطع بحران تأکید می‌کند و قلب تپنده سیاست جنایی حمایتی و پیشگیرانه به شمار می‌آید.

در نهایت، الگوی «مدیریت ازدواج» صرفاً مجموعه‌ای از پیشنهادهای پراکنده نیست، بلکه بیانگر یک تغییر پارادایم در سیاست جنایی است: گذار از تمرکز بر مجازات قاتل به حفاظت از مقتول احتمالی. این الگو، با هم‌افزایی سه بعد فرهنگی، حقوقی و نهادی، معماری نوینی برای سیاست جنایی ارائه می‌دهد که در آن پیشگیری بر مجازات، و کرامت و حیات انسان بر هر سنت و قانون نادرست اولویت دارد. با این حال، باید تأکید کرد که الگوی پیشنهادی مدیریت ازدواج به هیچ‌وجه محدودکننده آزادی نکاح نیست، بلکه سازوکاری برای تضمین رضایت آزادانه، جلوگیری از اجبار، رفع سلطه خانوادگی و نهادی بر اراده زنان و پیشگیری از خشونت‌های شدید، از جمله قتل‌های ناموسی است.

پیشنهادهای

در راستای عملیاتی‌سازی «الگوی مدیریت ازدواج»، پیشنهادهای زیر در سه لایه کلیدی ارائه می‌گردد:

- ۱) در حوزه سیاست جنایی تقنینی (اصلاحات ساختاری)
 - حذف ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی: سلب هرگونه مجوز قانونی یا بهانه برای قتل در فراش؛
 - اصلاح ماده ۳۰۱ قانون مجازات: حذف معافیت مطلق پدر و جد پدری از قصاص در قتل‌های با انگیزه ناموسی و جایگزینی آن با مجازات‌های تعزیری درجه یک؛
 - جرم‌انگاری مستقل: تعریف «قتل ناموسی» به عنوان جرمی مستقل با مجازات مشدد و سلب نهادهای ارفاقی (مانند تعلیق و تخفیف)؛
 - اصلاح ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی: تثبیت سن ۱۸ سال برای ازدواج، جرم‌انگاری اجبار کودکان به نکاح و پیش‌بینی سازوکار ابطال ازدواج‌های ناشی از فشار عرفی و اکراه ناموسی؛
 - تسریع در تصویب لایحه حمایت از زنان: نهایی‌سازی «لایحه حفظ کرامت و حمایت از زنان در برابر خشونت» با تأکید بر تدابیر پیشگیرانه.

- ۲) در حوزه سیاست جنایی قضایی و اجرایی (مدیریت بحران)
 - تدوین پروتکل واکنش سریع: ایجاد دستورالعمل الزام‌آور برای همکاری هماهنگ میان پلیس، بازپرس ویژه، اورژانس اجتماعی و مراکز درمانی در پرونده‌های ناموسی؛

- توسعه و الزام به استفاده از خانه‌های امن: گسترش این مراکز در سراسر کشور و تکلیف ضابطان به انتقال فوری قربانیان در معرض خطر به این مکان‌ها؛

- آموزش تخصصی کنشگران: برگزاری دوره‌های اجباری برای قضات و ضابطان در زمینه ارزیابی خطر و بزه‌دیده‌شناسی حمایتی؛

- احراز ماهوی رضایت در دادگاه: الزام دادگاه‌های خانواده به بررسی دقیق رضایت واقعی (فقدان اکراه) در ازدواج‌هایی که قرائن تهدید یا خشونت ناموسی در آن‌ها مشهود است.

۳) در حوزه سیاست جنایی فرهنگی (پیشگیری اجتماعی)

- اصلاح متون آموزشی: گنجاندن مفاهیم کرامت انسانی و مهارت‌های حل اختلاف غیرخشونت‌آمیز در کتب درسی

- تولید محتوای رسانه‌ای تحول‌آفرین: به چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی و بازتعریف مفاهیم غیرت و مردانگی بر پایه مسئولیت‌پذیری و احترام در رسانه‌های جمعی.



منابع

- آقای، محسن. (۱۴۰۱). علت‌شناسی قتل‌های ناموسی از منظر فقهی، حقوقی و روانشناختی [رساله دکتری، رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مفید].
- اجتنابی، مریم. (۱۳۹۸). تأثیر بزه دیده‌شناسی در رفع خشونت علیه زنان. انتشارات قانون یار.
- احمدی، کامیل. (۱۳۹۶). طنین سکوت. انتشارات شیرازه.
- ایرانخواه، محمد. (۱۳۹۵). بررسی جرم‌شناختی قتل‌های ناموسی در ایران و پاکستان [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بین‌المللی بندر انزلی].
- بهشتی، محمد. (۱۴۰۰). در مکتب قرآن (جلد ۵، چاپ اول). انتشارات صدرا.
- جعفری، افشین، و رحمانی، سینا. (۱۴۰۰). پیشگیری از ارتکاب قتل ناموسی علیه زنان با نگاهی به نظریه فمینیستی جرم‌شناسی. مطالعات پیشگیری از جرم، ۱۶(۵۹)، ۲۳-۴۵.
- <https://www.magiran.com/paper>
- جزایری، فاطمه‌السادات، و خوش‌صورت موفق، اعظم. (۱۴۰۲). حکم قتل در فراش و ضرورت حفظ امنیت اجتماعی با تحلیل ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی. مجله گفت‌مان فقه حکومتی، ۷(۱۳)، ۱۳۰-۱۰۹.
- <https://www.noormags.ir>
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). تفسیر تسنیم (جلد ۹). مرکز نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۲۰ق). وسائل‌الشیعه (جلد ۲۰). موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث.
- حاجتی، مهدی. (۱۳۸۲ الف). شرح و نقدی بر ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی. مجله دادرسی، ۳۶(۳۶)، ۴۱-۳۶.
- حاجتی، مهدی. (۱۳۸۲ ب). شرح و نقدی بر ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی. مجله دادرسی، ۳۶(۳۶)، ۴۱-۳۶.
- دلاور علی، کیومرث، و کوهزادیان، قاسم. (۱۳۹۸). تحلیل مقایسه‌ای و اولویت‌بندی عوامل مؤثر بر قتل‌های ناموسی با سایر قتل‌ها. پژوهش‌های اطلاعاتی و جنایی، ۱۴(۴)، ۷۵-۹۴.
- http://icra.jrl.police.ir/article_92418.html
- رحیمی قره‌میرشاملو، آرش. (۱۴۰۰). بررسی فقهی و حقوقی ازدواج اجباری و پیامدهای آن. [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور استان بوشهر].
- سهامی، سوسن، جوکار، ماهرخ، و دارابی، محمد. (۱۳۹۰). فهم عوامل خانوادگی مرتبط با قتل ناموسی. در مجموعه مقالات دومین همایش ملی روانشناسی خانواده.
- شایسته، زهرا. (۱۴۰۲). تأثیر رسانه‌ها بر تصویر زنان در جامعه. پژوهشنامه مطالعات راهبردی در علوم انسانی و اسلامی، ۴(۵۶)، ۲۷-۴۳.
- <https://civilica.com/I/118656>
- شریعت‌نیا، سمیرا، و اسدی، حسن. (۱۴۰۱). بررسی تحلیلی فقهی حقوقی و اجتماعی نقش و آثار اجبار، اکراه، اضطراب در ازدواج. فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۵(۱۱)، ۱۷۶۲-۱۷۷۷.





jou. spsiran. ir/article_157194. html

- صابری، فضل‌الله، حجتی‌زاده، زهرا، طاهر نشاط‌دوست، حمید، نصر اصفهانی، مهدی، و کلیشادی، رویا. (۱۳۸۹). *پیشگیری از رفتار مخاطره آمیز در نوجوانان و جوانان سنین بلوغ*. انتشارات شهید حسین فهمیده.

- صبورپور، مهدی، و حق‌بین، فائزه. (۱۴۰۲). نوآوری‌ها و چالش‌های قانون حمایت از اطفال و نوجوانان در پیشگیری از کودک‌آزاری. *پژوهش‌های حقوقی*، ۲۲ (۵۳)، ۵۳۸-۵۰۷.

https://jlr.sdil.ac.ir/article_147298.html

- عواد کاظم العیساوی، محمد. (۱۴۰۲). *جرم ازدواج اجباری از منظر جرم‌شناسی و حقوق جزا*. [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه قم].

- قورچی بیگی، مجتبی، مهدوی‌پور، اعظم، و حاجی حسینی، حسین. (۱۴۰۲). کنکاشی فقهی حقوقی در لزوم مراجعه به محاکم در موضوع ماده ۶۳۰ قانون تعزیرات اسلامی «بازخوانی ادله روائی حکم قتل در فراش». *فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، ۱۵ (۳۰)، ۱۴۷-۱۷۶.

https://feqh.semnan.ac.ir/article_6309.html

- کبیری، افشار. (۱۴۰۳). تحلیل جامعه‌شناختی پدیده قتل ناموسی با رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی. *پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی*، ۱۳ (۲)، ۶۹-۹۲.

https://ssoss.ui.ac.ir/article_28614.html

- گرگین، بتول. (۱۴۰۰). *ازدواج اجباری با آثار و پیامدهای آن از دیدگاه فقهی* [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور استان بوشهر].

- مطهری، مرتضی. (۱۴۰۱). *مجموعه آثار (جلد ۱۹، چاپ ۳۲)*. انتشارات صدرا.

- مک گوایر، جیمز. (۱۳۹۰). *درک روانشناسی و جرم (صدیقه ابراهیمی قوام، مترجم)*. انتشارات دانشگاه علوم انتظامی.

- وجدانی فخر، طاهره، و الهی منش، محمدرضا. (۱۴۰۱). *قصاص در جنایت (نمونه موردی ماده ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی)*. *مجله حقوق و مطالعات سیاسی*، ۲ (۷)، ۲۴۶-۲۵۹.

https://jlps.samipubco.com/article_163008.html

- یکه کار، شیوا، و حسینی، سید ابراهیم. (۱۳۹۷). ویژگی‌های خشونت خانگی علیه زنان و زمینه‌های فرهنگی. *پژوهشنامه مددکاری اجتماعی*، ۵ (۱۶)، ۴۱-۱۰۰.

https://rjsw.atu.ac.ir/article_11705.html

- Alanen, J. (2012). Shattering the silence surrounding forced and early marriage in the United States. *Children's Legal Rights Journal*, 32(2), 1-37.

<https://papers.ssrn.com>

- Albrecht, H-J. (2010). Race, crime and criminal justice in Germany. In A. Kalunta-Crompton(Ed.), *Race, crime and criminal justice:International perspectives* (pp. 64-88). Palgrave Macmillan.

- Chantler, K.h. , Gangoli, G. , & Hester, M. (2009). Forced marriage in the UK:Religious, cultural, economic or state violence?. *Critical Social Policy*, 29(4), 587-612.

<https://journals.sagepub.com>

- Gill, A. K. (2006). Patriarchal violence in the name of honor. *International Journal of Criminal Justice Sciences*, 1(1), 1-12.

<https://ijcjs.com/menu-script/index.php/>

- Haile, J. (2007). *Honour killings, its causes and consequences: Suggested strategies for the European parliament*. European Parliament Publication.
- Jeffreys, S. (2009). *The industrial vagina: The political economy of the global sex trade*. Routledge.
- Kulczycki, A. , & Windle, S. (2011). Honor killings in the Middle East and North Africa: A systematic review of the literature. *Violence Against Women*, 17(11), 1442-1464.
<https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov>.

